

## یوبه

در آثار خامه عید زاکانی آمده است که: «قزوینی، انگشتری، در خانه گم کرد. در کوچه می‌طلبید که: خانه تاریک است.» اکار بیشتر پژوهندگان در دیار ما، مصداق بارز سخن عید است. کم کاری و بی‌دقتی و پخته‌خواری و از بی‌راهه رفتن، ما را بدانجا رسانده است که در هیچ رشته‌ای از رشته‌های بی‌شمار زبان و ادبیات فارسی، تحقیقات و منابع دست‌اولی که نمونه‌اعلای تحقیق و تتبع همراه با دقت و وسواس علمی باشد؛ از خود نداشته باشیم.

بی‌شک پدران ما، در زمینه لغت نویسی و تألیف فرهنگهای یک‌زبانی-عربی به عربی- و نیز دو زبانی- عربی به فارسی-دقتی کم‌مانند و همتی والا و پشتکاری بی‌نظیر از خود، نشان داده‌اند که امروزه با وجود داشتن وسائل بسیار، به انجام رساندن چنان کارهایی، بسیار دشوار و گاه ناممکن است.

کاشکی آنان، در باب لغت‌نویسی فارسی هم، دست‌جهد از آستین جد به در آورده بودند و تألیفاتی عمیق و حجیم- حتی با اطناب ممل و درازنویسی- از خود به یادگار گذاشته بودند تا امروزه دست‌مایه کارهای پژوهشی ما می‌شد و این قدر، دچار فقر لغت‌دانی و لغت‌نویسی نبودیم. ای کاش پدران ما، تنها به این بسنده نکرده بودند که پاره‌ای از لغات بعضی حوزه‌های ادبی را ضبط و نقل کنند یا به رونویسی سرسری لغتهای پیشینیان پردازند و یا فرهنگهایشان، آمیخته‌ای آشفته، از این دو تا باشد.

کتاب لغتی نیز که متأخران و معاصران ما، تألیف کرده‌اند؛ متأسفانه، آنگونه که شاید و باید، مُمدّ کار پژوهشگران و چاره‌کن مبهمات و اشکالات خوانندگان متن‌های فارسی نیست. چه، مواد غالب این گونه‌کتاب، حاصل خواندن و تأمل و تعمق در کتابهای قدیم فارسی ما نیست و از آنها استخراج نشده است. بلکه مؤلفان ترجیح داده‌اند که تنها گزیده‌ای از لغات و ترکیبات و اصطلاحات کتابهای گذشتگان را همراه با آنچه که لغت نویسان پیش، نقل کرده‌اند؛ در کتب خود بیاورند. بی‌آنکه وسواس علمی و دقت کافی به خرج دهند و برای هر مورد، شواهد و امثله بی‌شمار و وافیه به مقصود از کتب نثر و نظم نقل کنند که ریخته‌قلم نویسندگان و گویندگان استاد و فصیح باشد.

از این رو شماری نه اندک از واژه‌ها در کتابهای پیشینان یافته می‌شود که بوجه من‌الوجه، لغت‌نویسان ما، متعرض آنها نشده‌اند و اگر هم گاهی بعضی از این کلمه‌ها را، از قضا، در تألیفات خویش آورده‌اند؛ بی‌شاهد و مثال است و ناشناخته.

چنین است وضع و کیفیت فرهنگهای ما و تا وقتی که لغات و اصطلاحات هر حوزه ادبی، با معانی موضوع له و مجازی هر یک با شواهد کافی از متن‌ها- فقط از متن‌ها- استخراج و تویب و تألیف نشود؛ نه به درستی می‌توان کتب گذشتگان را فهمید و نه می‌شود از سبک‌شناسی و دستور زبان و تاریخ ادبیات- فارسی به مفهوم خاص هر یک، سخن گفت. و الاً سخنهایی از قبیل این که: زبان کنونی ما، همان زبان فردوسی و بلعمی و بیهقی و سعدی و حافظ است و بدین جهت ما، گفته‌ها و نوشته‌های آن بزرگان را، امروزه، به خوبی فهم می‌کنیم؛ علنی جز از ساده‌دلی و ناآگاهی، نایست داشته باشد.

هیچ دو نفر اهل قلمی را در طی این دوازده قرن، نمی‌توان یافت که در یک زمان و در یک حوزه ادبی، بالیده باشند؛ که سبک گفته‌ها و نوشته‌های آنان یکی باشد و ساختمان نحوی و صرفی زبان نوشته‌هایشان، کاملاً همانند باشد.

البته وجوه اشتراک هست. همانگونه که وجوه افتراق نیز بسیار وجود دارد. در عصر ما، زبان شعری عماد خراسانی، همانند زبان ملک الشعراء بهار نیست؛ اگرچه هر دو از یک حوزه‌اند. به همان

گونه که زبان حمیدی و صورتگر و توللی با هم، همانندی ندارد.

در حوزه نثر نیز، وضعی کاملاً مشابه هست: ویژگیهای زبان داستان در نوشته‌های «هدایت» و بزرگ علوی با هم، ماندگی ندارد؛ همان طور که مشخصات نثر جلال آل احمد با آن دو متفاوت و با زبان صادق چوبک فاصله بسیار دارد و زبان نثری جمالزاده با زبان هیچ یک از آنها همگون نیست. با از مد نظر گذراندن آنچه که اشاره وار نوشته آمد؛ صریحاً روشن می‌گردد که چنین وضعی از آغاز تاکنون در زبان و ادبیات فارسی بوده است و من بعد نیز خواهد بود. از این رو، بررسی و پی‌جویی در ویژگیهای لغت دستور زبان، سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات فارسی را نه می‌توان به «قرن» مقید کرد و نه به «عراق عجم» و «ترکستان» و نه به «فرموده‌های خام» فلان پرفسور و بهمان استاد... همچنین با آنکه ظاهراً تا زمانهای اخیر، بیش از دوست فرهنگ فارسی، تألیف شده است،<sup>۲</sup> کیفیت و کمیت غالب آنها به صورتی نیست که مددکار و یارمند پژوهش‌کنندگان، در متون قدیم، از دیدگاه لغوی باشد.

در زمینه شناخت ریشه و اصل و منشأ کلمه‌ها، کار ما، از این هم خراب‌تر و اسفبارتر است آنگونه که هنوز حتی یک فرهنگ اشتقاقی مقدماتی هم، برای لغات زبان خود نداریم. از برخی پژوهشهای ریشه‌شناسی خاورشناسان، در دهه‌های پیش که اکنون بیشتر آنها کهنه است و نا معتمد- که بگذریم؛ کمتر ممکن است در این زمینه، کاری یافت که یادکردنی و ماندگار باشد؛ اگرچه انگشت شمار کسانی هستند از معاصران ما که اهلیت این کار را دارند. اما «غم قوت و جامه و نان» و این که: «چه خورد بامداد فرزندم» مانع از این شده است که به کاری جدی و بایسته دست یازند.

بهر حال، در زمینه لغت، به طور کلی، آنجا هم که کسی مدتها وقت صرف کرده است و به شیوه علمی و با وسواس و کوشش لازم و به طور مستدل، همراه با شواهد کافی، صورت درست کلمه‌ای را نشان داده است؛ «مذهب مختار» بعضی از معاصران ما، چنین است که با «فلته گوئی» و اجتهاد مقابل نص و آوردن هزاران لیت و لعل، دیگران را به شک اندازند و راه را بر پی‌جویی کنندگان و ادامه دهندگان تحقیقات ببندند. زیرا به قول مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی: «قیاس عوامانه و کثرت شهرت و آشنا شدن چشم و گوش به غلطی مشهور، تا آنجا در اذهان ریشه می‌دواند که دیگر امکان اصلاح و برگشتن از غلط به صحیح، میسر نمی‌گردد... و اعاده به اصل صحیح، تقریباً ناممکن است.»<sup>۳</sup> از مصادیق بارز این امر، یکی هم آن است که:

\* \* \*

سی و اند سالی پیش از این مرحوم مجتبی مینوی- رحمه الله علیه رحمة واسعه- که در آن هنگام در ترکیه می‌زیست و به فراهم آوردن فیلم و یادداشت از کتابهای خطی نفیس و غالباً منحصر به فرد آن سامان، سرگرم بود تا از برای آیندگان مواد و وسائل کار فراهم کند؛ با بررسی بیش از ده، دوازده نسخه خطی و چند نسخه چاپی، در مقاله‌ای عالمانه، به این نتیجه رسیده بود که: «یوبه... بمعنی آرزومندی... جز باین وجه، بهر صورت دیگر... ظاهراً درست نیست.»<sup>۴</sup>

در این کار، آن بزرگوار، نه از خود اظهار نظر و ابداء رأی کرده بود و نه از روی حدس و گمان، سخنی به ناروا و نابرجه جایگاه رانده بود؛ بلکه حاصل مطالعه و تحقیق و تعمق خویش را در باب صورت درست یک کلمه- یوبه- با استناد به مآخذ گوناگون، مستدلاً، بانثری جاندار و استادانه بیان کرده بود.

گفتنی است که سی سال پیش از مینوی، مرحوم محمد علی ناصح، در نقد علمی متنی ادبی، صورت «یوبه» را ارجح و درست دانسته بود.<sup>۵</sup> ولی تاکنون کسی به این نکته نه اشاره کرده است نه توجه. در هر حال، پس از نشر مقاله مینوی، برخی از اهل قلم، نظر او را پذیرفتند و بعضی آن را، بی‌اعتنا به دلائل و مآخذ او، رد کردند.

تازه‌ترین اظهار نظر، در این باره، در مقاله‌ای است از آقای دکتر میراحمد طباطبائی. <sup>۶</sup> البته، این نخستین بار نیست که در مدت چهارده سال اخیر، مینوی خدا پیامرز مورد اظهار تفقد قرار می‌گیرد. قبل از ایشان نیز، دو تن دیگر از معاصران ما، یکی در چند ستون از مصاحبه‌ای در یک نشریهٔ ارزشمند فرهنگی <sup>۷</sup> و دیگری در مقاله‌ای در یک مجلهٔ دانشگاهی، <sup>۸</sup> از بذل محبت خود نسبت به او مضایقه نکرده‌اند.

اما از آنجا که صاحب این قلم، همانند بسیاری، ریزه‌خوار خوان‌تعلیم و تربیت ادبی مینوی بوده است و به این می‌نازد که شاگرد او بوده است و بدان شاد است که استادش او بوده، <sup>۹</sup> وظیفهٔ شاگردی خود می‌داند که به رفع شبهه پردازد و اشتباهات فاحش نویسندهٔ آن مقاله را وانماید؛ چه بسا مطالب نادرست که بر اثر غفلت و بی‌دقتی، سگه اصالت خورده است:

نخستین نکته‌ای که پس از مطالعهٔ دقیق مقاله، استنباط می‌شود؛ این است که نویسنده، متأسفانه، مقالهٔ مینوی را نخوانده است و تنها به شواهدی که در حواشی کلیله و دمنه آمده است، اکتفا کرده. دیگر اینکه، مقاله ظاهراً نقل نوشته‌ها و عقاید معاصران است در باب این کلمه. اما به «دلایلی» عقیده و نظر بعضی، نقل و نقد نشده است. سوّمین نکته که از همه با اهمیت‌تر می‌باشد؛ اینکه نویسنده هیچ مثال و شاهد تازه‌ای برای کلمهٔ مورد بحث نیافته است و تنها به بعضی از آنچه که بیشتر، اینجا و آنجا، به چاپ رسیده بوده است، بسنده کرده. از این رو، هیچ نکتهٔ علمی تازه و راهگشایی در آن مقاله دیده نمی‌شود.

### اما برخی از اشتباه‌ها

در صفحهٔ ۲۷۹۱ نوشته شده است: «مرحوم مجتبی مینوی در مقالاتی در مجلهٔ یغما و نیز در حواشی کلیله و دمنه به بحث دربارهٔ این واژه پرداخته‌اند. توضیحات استاد فقید در حواشی کلیله و دمنه از روش همیشگی ایشان در تحقیقات ادبی که توأم با دقت تمام است بدور است.»  
اولاً: «مقالاتی» درست نیست و «مقاله‌ای» درست است.  
ثانیاً: در حواشی کلیله و دمنه، توضیحاتی راجع به این کلمه نیست. بلکه شواهدی دربارهٔ آن است.

ثالثاً: آن بزرگوار، در جواب به سؤال مقدر «مصححان» و «منتقدان»- الاحیاء منهم والاموات- در چاپ اصلی کلیله و دمنه، به قطع بزرگ، در زیر عنوان «اصلاح غلطهای این کتاب» به تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۱ شمسی نوشته است:

«اشتغالات مختلف و گرفتاریهای گوناگون بنده را مانع آمد از اینکه به وعده‌ای که کرده بودم وفا کنم و این چاپ به قطع بزرگ را همراه مقدمه‌ای مفصلتر... و تعلیقاتی بر اشعار فارسی و عربی و... و تحقیق بیشتری در باب لغات آن منتشر کنم.»<sup>۱۰</sup>

در صفحهٔ ۲۷۹۱ و ۲۷۹۲، به ترتیب نوشته آمده است:  
«شواهدی که ایشان در تأیید نظر خود، در اصالت واژهٔ یوبه می‌آورند گاه عاری از صحت است. مثلاً به استاد بیتی از صفحهٔ ۱۶۷ دیوان عثمان مختاری (چاپ مرحوم جلال همائی) چنین آورده‌اند... و نیز: «مرحوم مجتبی مینوی به استاد صفحهٔ ۴۱۵ دیوان مختاری چنین نقل کرده‌اند... وقتی به دیوان مختاری مراجعه می‌کنید می‌بینید چنین نیست.»

کاشکی ایشان که سالها در اتحاد شوروی- یا به تعبیر نوشین: زندان بزرگ- اقامت داشته- بوده‌اند؛ روش تحقیق مورچه‌وار و موشکافانه و متکی به سند پژوهشگران آن دیار را صرف نظر از دیدگاه مادی‌شان- فراگرفته بودند و چنین تهمت‌ی به کسی نمی‌زدند که برای هر نکته‌ای ولو بسیار کوچک و پیش‌پا افتاده به کتاب رجوع می‌داد و به دنبال سند می‌گشت. ای کاش ایشان، دیوان عثمان مختاری را دقیقاً زیر و رو می‌کردند تا ببینند که در صواب نامه و مستدرکات آن، چه نسخه بدل‌هایی، برای چه ایاتی آمده است<sup>۱۱</sup> تا متوجه می‌شدند که چگونه مینوی به شیوه علمی خود در تصحیح متون *Lectio difficilior*- که به آن خو- کرده بوده؛ درست را از نادرست و روا را از ناروا تشخیص داده است و نقل کرده؛ نه اینکه ناخوانده و نادانسته و ناخواسته، نسبتی نادرست به او دهند که: *ما هذا الا افک مفتري*<sup>۱۲</sup>. نویسنده در صفحه ۲۷۹۲ درباره عبارت‌ی از صفحه ۱۶۶ کلیله و دمنه نوشته است:

«مصحح محترم [مینوی] برای اینکه ارتباط معنایی در عبارت از بین نرود؛ معانی تازه‌ای هم برای یوبه تراشیده‌اند.»

داسته نیست که اگر عبارت کلیله و دمنه به آنگونه که مینوی معنی کرده است و توضیح داده، معنی نشود؛ یا چیزی نزدیک به آن، چگونه بایست معنی و توضیح شده باشد؟ چگونه ممکن است در زبانی به عمق و وسعت و دیرینگی زبان فارسی، هر کلمه تنها یک معنی داشته باشد؟

در صفحه ۲۷۹۲ می‌خوانیم: «مقاله ایشان نیز در مجلهٔ یغما سال ۱۳۳۵ نتوانست کمک کار برخی از محققان در این زمینه باشد، مثلاً مرحوم عبدالحسین نوشین که در آن ایام تألیف فرهنگ شاهنامه را به اتمام رسانده بود مقالهٔ استاد را مطالعه کرد ولی عطش او در کشف واقع امر فرو نشست. او پس از غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی و بحث با اهل تحقیق و بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی قدیم و ملاحظه مغشوش بودن نسخ خطی، سرانجام نتیجهٔ پژوهش‌های خود را در فرهنگ شاهنامه چنین منعکس کرد: یوبه، در بی‌تی از فردوسی نادرست و بی‌معنی است، (واژه نامک- عبدالحسین نوشین- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص ۹۱).

شادروان عبدالحسین نوشین، هنرپیشهٔ بزرگی بود؛ اما نایست دعوی لغت‌شناسی و لغت‌دانی و نقد علمی متون کرده باشد. خطاهای او در واژه نامک کم نیست و آقای دکتر رواقی که در کار لغت صاحب نظری بی‌همتاست؛ برخی از این خطاهای مسلم را که ناشی از ناآشنایی به ویژگیهای حوزهٔ ادبی طوس در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم و نیز دیگر حوزه‌های ادبی نزدیک به آن است و خوانندهٔ ناآگاه را به بیراهه می‌کشاند، به طور مستدل، همراه با شواهد لازم برشمرده است.<sup>۱۳</sup> اما اینکه «یوبه... نادرست و بی‌معنی است» بناچار باید از نوع «فلته گوئی» و «تصحیحات شدرسنائی» به شمار رود. چه، در آن نوشته، نه اثری از «غور و بررسی در منابع ایران شناسان خارجی است» نه گفتگو با اهل تحقیق و نه بررسی زبانهای افغانی و تاجیکی...

ناگفته پیداست که ظاهراً در هیچ یک از منابع ایران شناسان خارجی، در باب این کلمه چیزی نوشته نشده است و در صورتی هم که چیزی نوشته شده باشد؛ آنگاه درست است و پذیرفتنی، که با کاربردهای کلمه در متون گوناگون از حوزه‌های مختلف، سازگاری داشته باشد.

دربارهٔ «اهل تحقیق» و «زبانهای افغانی و تاجیکی» هم، خوب است بنده در اینجا چیزی ننویسد و به این یادآوری، بسنده کند که اهل تحقیق در واژه‌های ناشناخته و تازه‌یاب و دشوار فهم، یکی دو نفری بیش نیستند که در همین خاک پاک، زندگی می‌کنند نه در سرزمین شوروی. اصطلاحاتی از قبیل زبانهای افغانی و تاجیکی هم به شوخی بیشتر شباهت دارد تا به یک واقعیت ادبی و اصطلاح علمی. این اصطلاحات که بر ساختهٔ نامهربانان و نابکاران به جهت اغراض سیاسی خاص است؛ به

خودی خود، ناروا و نارجایگاه است و زشت، ولی بیرون آمدن آن از زیر قلم هر ایرانی، بسی زشت‌تر و نارواتر و جان‌آزارتر از اصطلاح ساختگی «خلیج» و «خلیج عربی» است.

نویسنده در صفحه ۲۷۹۳ نوشته است: «تحلیل مرحوم دکتر محمد معین در این باره علمی و منطقی است... نخست از منابع محدودی که بویه را ضبط کرده‌اند اسم می‌برد و یکایک آنها را رد میکند. آنگاه از صورت مرجح بویه و انعکاس آن در منابع متقن فارسی یاد میکند... مسلم است که نویسنده در اینجا خواسته حق همشهری گری - Droit de cite - را رعایت کند.

مرحوم معین - که خدا بیامرزدش - بزرگترین لغوی و دستوری در زمان خود بود؛ مع هذا اشتباهاتی که از قلم آن بزرگوار در تصحیح برهان قاطع و تألیف فرهنگ فارسی تراویده - است، کم نیست و این بدان علت است که گستردگی و ژرفائی لغت و دستور فارسی، حدی است که «بیر» معین هم به اشتباه می‌افتد. هرچند که هیچ یک از آن خطاها، به اندازه خردلی از ارزش کارهای بزرگ او نمی‌کاهد.

اگر منابعی چند، وجود می‌داشت، بی‌شک آن بزرگ از دست رفته، فریب گفته‌های مؤلف برهان قطع یا نوشته‌های فلان مجله دانشگاهی را نمی‌خورد که «برمر»<sup>۱۱</sup> را یا «بدمو» و «برموز» و «برمور» و «پرموزه»، یک بداند یا «کاستن»<sup>۱۵</sup> پهلوی و فارسی را به معنی: «برهم زدن معامله، دبه در آوردن» در فرهنگ خود نقل کند...<sup>۱۶</sup>

اما تحلیل علمی و منطقی آن مرحوم:

مرحوم معین، ضبط بویه در فرهنگهایی از قبیل برهان قاطع، برهان جامع، فهرست ولف، فرهنگ نظام (به نقل از مؤلف سراج اللغات از قوسی) و توضیح آقای دکتر فیاض در حواشی تاریخ بیهقی و نیز وجود «بوی» و «بویه»... در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی... را مؤید صحت استعمال این کلمه دانسته است. در این باره، تنها به دو نکته کوتاه، اشاره‌ای می‌شود:

روان شاد ابراهیم پورداود، در باب برهان قاطع که یکی از منابع متقن برای صحت کلمه بویه، از دیدگاه نویسنده مقاله است - می‌نویسد:

«نویسنده برهان قاطع پابند درستی و نادرستی لغت نبوده، هرچه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است و باندازه‌ای قوه نداشته که لغات ترکی و عربی و هندی را از هم امتیاز بدهد و لغات ریشه و بندار فارسی را از لغات ساختگی بازشناسد»<sup>۱۷</sup>

نکته دیگر اینکه هیچ دلیلی بر این امر در دست نیست که حتماً بوی و بویه در اعلام ایرانی پیش از اسلام و عهد اسلامی همان «بوی» و «بویه» به معنی «آرزو» و «آرزومندی» باشد. در صفحه ۲۷۹۴ نوشته شده است: «آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز ذیل واژه بویه... حق مطلب را چنین ادا کرده‌اند...»

اولاً خوب است گفته شود که «تفسیر گزیده لغات» در کتاب «سیری در شعر فارسی» از خانم دکتر قمر آریان<sup>۱۸</sup> است.

ثانیاً نظر دکتر زرین‌کوب اینگونه است: «راجع به لفظ «بویه» به معنی خواهش و آرزو، تردید است که اصل آن همین است یا آنچه «بویه» خوانده می‌شود و در فرهنگها نیز ضبط است»<sup>۱۹</sup>

ثالثاً با آنکه برای پژوهش در چنین مواردی، لازم است که نظر همه معاصران، نقل کرده شود؛ چرا به نقل کردن نظر «بعضی» اکتفا شده است؛ از این رو، دلیل ایشان به قول طلاب، اعم از مدعا است و تصور می‌رود که نویسنده مقاله، همتی جز به کرسی نشانیدن سخن و استنباط خود نداشته است. زیرا در همین صفحه ۲۷۹۴ آمده است.

«... مصحح صحاح الفرس... تصریح می‌کند که صحیح، واژه بویه است نه یوبه، در حالی که مرحوم دکتر طاعتی، به مناسبت به کار رفتن «یوبه» در متن صحاح الفرس، نوشته بوده است: «شاهد یوبه در وفائی افرخی گفته؛ بیت:

چون مرا یوبه در کار (دیوان: درگاه) تو خیزد چکنم

رهی آموزه‌ی را و ازینم (دیوان: از این غم) برهان!

و در دیوان بجای «یوبه»، «بویه» آمده است. بیاء بیک نقطه در اول».<sup>۲۰</sup>

نویسنده در صفحه ۲۷۹۵ درباره لغت فرس نوشته است: «در واقع لغت فرس کمک کار شعرا در قافیه بندی بود...»

این نکته، ظاهراً از آخرین «کشفیات» است که در عالم تحقیق صورت گرفته است. زیرا تاکنون اهل قلم و پژوهش، به ناروایی پنداشتند که لغت فرس، مجموعه‌ای است بسیار کوچک از لغات که در آثار خامه‌گویندگان ماوراءالنهر و خراسان به کار می‌رفته است و مفهوم آن واژه‌ها برای شاعران دیگر حوزه‌های ادبی مبهم و نادانسته بوده است و شماری نه اندک از آنها بی‌شک مأخوذ از سعدی است.<sup>۲۱</sup> نویسنده مقاله، به دنبال چنان سخنانی در همان صفحه نوشته است:

«لغت فرس هم از خطا میرا نیست، مثلاً در این فرهنگ واژه مرغوزن یا مرغزن بمعنی گورستان به صورت مرزغن آمده»

تمام کوشش نویسنده بر این است که به نحوی از انحاء، از اعتبار لغت فرس بکاهد یا بکلی مندرجات آن را نامعتبر بنماید. غافل از اینکه شیوه تلفظ برخی از لغات در حوزه‌های ادبی گوناگون، متفاوت بوده است و صورتهای ظاهراً دوگانه این دو کلمه نیز نظایری دارد که اینجا، جای بحث آن نیست اگرچه مرحوم والتر برنوهنینگ، عالم بزرگ زبانهای قدیم ایران، «مرغن» و «مرزغن» - به معنی گور، قبرستان - را دو کلمه دانسته است.<sup>۲۲</sup>

نویسنده، سپس در صفحه ۲۷۹۶ آورده است: «چند نکته است که کفه واژه بویه را در اصالت آن وزن میکند: وجود ریشه این واژه در زمانهای پیش از اسلام و استعمال لفظ تحول یافته همان ریشه بصورت: بوی و بو + که در نثر و نظم...»

محتمل است که «بوی» یا «بویه» از یک اصل باشد اگرچه تاکنون این نکته به ثبوت نرسیده است؛ «بوکه» و «بودکه» و «بوک» چگونه ممکن است، تحول یافته «بوی» باشد؟ آیا «بوی» به معنی «آرزو» در آثار بازمانده از زبانهای ایرانی پیش از اسلام وجود دارد؟ با تأمل در شواهدی که از پی می‌آید، برای نگرنده، شکی بجا نمی‌ماند که کلمه «بویه» هم اصیل است و هم درست و در بعضی از حوزه‌های ادبی، به همین صورت، به کار می‌رفته است و تلفظ می‌شده تا آنجا که بعضی از مشتقات فعلی آن نیز کاربرد داشته است.

با این همه، ظاهراً در برخی از دیگر حوزه‌ها و در زبان بعضی از گویندگان و نویسندگان «بویه» رایج و دارج بوده است، و گرنه صاحبان بعضی از کتب لغت، آن را ضبط نمی‌کردند. هرچند که ممکن است ضبط آنها به صورت «بویه» به سبب ناشناختن کلمه بوده باشد.

بهر حال، تأیید اینکه «بویه» و «بویه» یک کلمه بوده است و از یک اصل، یا اینکه، دو کلمه، بوده است با مفهومی نزدیک به هم، به عهده زبان شناسان و ریشه شناسان است...

نکته دیگری نیز، پیش از آوردن امثله‌ای از استعمال «بویه» - جز از آنچه که مرحوم مینوی در مقاله تحقیقی خویش و نیز در حواشی کلیله و دمنه نقل کرده است - گفتمی است و آن، این است که

مرحوم فروزانفر در «منتخبیات ادبیات فارسی»<sup>۲۳</sup> و «سخن و سخنوران»<sup>۲۴</sup> و آقای ژیلبر لازار در «اشعار پراکنده»<sup>۲۵</sup> این کلمه را به مناسبت آنکه در شعری از دقیقی - مندرج در تاریخ بیهقی -<sup>۲۵</sup> به کار رفته بوده است؛ به شکل «بویه» نقل کرده‌اند؛ در حالی که مرحوم دهخدا آن را به صورت «بویه» صحیح دانسته است و نقل نموده<sup>۲۶</sup> و آقای محمد دبیر سیاقی در «دیوان دقیقی»، کلمه را به نقل از «بیهقی» و «مجمع الفصحاح»، «بویه» ضبط نموده است.<sup>۲۷</sup>

\* \* \*

اما چند شاهد برای استعمال «بویه» از میان شواهدی نه چندان کم: گزارنده و نویسنده «تفسیر پاک» که با «بویه» و مشتقات آن، کاملاً آشنائی داشته و این لفظ، از واژه‌های شناخته و پر استعمال در زبان ادبی دیارش بوده است؛ در ترجمه قسمتی از آیه شریفه ۱۲۵، از سوره مبارکه بقره، نوشته است:

«گفت یاد کن یا محمد که چون ما مرخانه کعبه را ماثبه گردانیدیم و بویه گناه دلهای مؤمنان گردانیدیم. ای که دلهای مؤمنان سوی آن یوبان گردانیدیم. چه اگر کسی بسیار دیده باشد؛ هم یوبان آن باشد».<sup>۲۸</sup>

بی‌شک تا وقتی که کسی کلمه «بویه» را در زبان خویش، به خوبی نشانسد؛ نمی‌تواند اسم مرکب و صفت فاعلی (صفت حالیه) آن را در ترجمه و تفسیر قرآن مجید به کار برد. نیز صورت «یوبان»، روشنگر آن است که این کلمه «بویه» - به اصطلاح دستوری‌ها - اسم مصدر و اسم معنی است و بی‌شک مصدری هم داشته است.

ابوالفرج رونی گفته است:

«راجعش را ز یوبه رویش  
 «یوبه منزل بهشتش خاست  
 شایان یاد آوری دوباره است که مرحوم محمد علی ناصح در سال ۱۳۰۴ شمسی، صورت درست کلمه را «بویه» دانسته بوده است.<sup>۲۹</sup>  
 فخرالدین اسعد گرگانی سروده است:

خروشان و توان با یوبه جفت  
 به دل مویه کنان با یوبه جفت  
 ز بی‌صبری و دل تنگی همی گفت  
 نهان از هر کسی با دل همی گفت<sup>۳۱</sup>

مسعود سعد سلمان گوید:

مر مرا گناه گناه رنج کند  
 در ن خزد زیوبه وصل تو مورمور  
 همچنین در دیوان مسعود سعد سلمان - ظاهراً به قرینه مواضع دیگر - می‌بایست به جای «بویه» و «بویه»، «بویه» چاپ می‌شد.<sup>۳۳</sup>

انوری گفته است:

ای در حرم جناه تو امنی که نیاید  
 از یوبه آن خواب‌خوش آهوی حرم را<sup>۳۴</sup>  
 نیز «معجم شاهنامه»<sup>۳۵</sup>، «فرهنگ جهانگیری»<sup>۳۶</sup>، «فرهنگ مجموعه الفرس»<sup>۳۷</sup>، «فرهنگ سرمه سلیمانی»<sup>۳۸</sup>، «فرهنگ تحفه الاحباب»<sup>۳۹</sup>، و «فرهنگ صحاح الفرس»<sup>۴۰</sup> دیده شود که همگی «بویه» را ضبط کرده‌اند و این دلیلی دیگر است بر صحت نظر مینوی و اصالت و درستی «بویه» و اینکه در

پژوهشهای لغوی، به شیوه علمی، نه می‌توان بدون کسب مقدمات و فراگرفتن اصول و مبادی، از خود ابداء رأی و اظهار نظر کرد و نه می‌توان صرفاً از راه حدس و توسل به قوه استنباط و تعقل خویش یا پیروی از عقیده دیگری، سخنی گفت که به کار آید. بهر حال بهتر از این بایستی.

### یادداشتها

- ۱- کلیات عبید زاکانی، طهران، ۱۳۴۰، ص ۱۲۵
- ۲- برهان قاطع، به تصحیح دکتر معین، طهران، ۱۳۶۲، ج ۱، مقدمه ص هفتاد و یک، هفتاد و هفت
- ۳- مقالات اقبال آشتیانی، محمد دبیر سیافی، ص ۹۰۱
- ۴- یغما، سال نهم، شماره دوازدهم (اسفند ماه ۱۳۳۵ شمسی) ص ۵۳۰-۵۳۷
- ۵- دیوان ابوالفرج رونی، به تصحیح چاپکین، طهران، ۱۳۰۴ شمسی، ص ۱۵۴ و ۱۶۸
- ۶- نامواره دکتر محمود افشار، طهران، ۱۳۶۸، ج ۵ ص ۲۷۹۱-۲۷۹۷
- ۷- کیهان فرهنگی، شماره دهم، ۱۳۶۳
- ۸- نشر دانش، سال هشتم، شماره چهارم، ص ۲۲-۳۱
- ۹- دیوان مسعود سعد سلمان، رشید یاسمی، چاپ اول ص ۶۲۰
- ۱۰- کللیله و دمنه، به تصحیح و توضیح جنسی مینوی طهرانی، به قطع بزرگ، طهران [۱۳۵۲] ص ۶۶۰
- ۱۱- دیوان عثمان مختاری، جلال همائی، ص ۹۵۲ و ۹۵۸ و ۹۶۰
- ۱۲- قرآن مجید، سوره مبارکه سبأ، آیه شریفه چهل و سوم
- ۱۳- سیمرخ، شماره اول، اسفند ماه ۱۳۵۱
- ۱۴- برهان قاطع، محمد معین، تعلیقات، طهران، ۱۳۶۲، ص ۸۰-۸۱
- ۱۵- فرهنگ فارسی، معین، ج ۴ ص ۲۸۶۹، مقایسه شود با: واژه نامه مینوی خرد، احمد تفضلی، ص ۱۳۷، ۱۸۹ و D.N. MacKenzie: A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971, P. 49
- ۱۶- کشف الاسرار، چاپ حکمت، ج ۱ ص ۲۲۸، ج ۳ ص ۷۲۹،... و طبقات الصوفیه، طبع سرور مولائی ص ۱۵۰، ۲۳۹، ۴۲۷ و ترجمه مقامات حریری، دکتر روافی، صفحه‌های ۲۸، ۴۴، ۶۵، ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۶ و...
- ۱۷- برهان قاطع، ج ۱، مقدمه، ص پنجاه و شش و مابعد
- ۱۸- سیری در شعر فارسی، دکتر زرین کوب، طهران، ۱۳۶۳، مقدمه
- ۱۹- نه شرقی، نه غربی،... زرین کوب، طهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۴
- ۲۰- صحاح الفرس، دکتر طاعتی، ص ۲۹۲ ح
- ۲۱- تاریخ زبان فارسی، پرویز نائل خانلری، طهران، ۱۳۵۲، ج ۲ ص ۱۰۷  
22- W.B. Henig: Two Central Asian words, 1946, P. 157- 162
- ۲۳- منتخبات ادبیات فارسی، طبع دوم، طهران، ۱۳۱۴، ص ۷، سخن و سخنوران، فروزانفر، چاپ دوم، ص ۳۰
- ۲۴- اشعار پراکنده، ژیلیر لازار، طهران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۱۶۶
- ۲۵- تاریخ بیهقی، قیاض غنی، طهران، ۱۳۲۴، ص ۳۸۶ و چاپ دانشگاه مشهد ص ۴۹۶
- ۲۶- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۳ ص ۱۲۵۲
- ۲۷- دیوان دقیقی، محمد دبیرسیافی، طهران، ۱۳۴۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ ح
- ۲۸- تفسیر پاک، چاپ عکسی، ص ۶۷
- ۲۹- دیوان رونی، ص ۱۲۴، ۳۵
- ۳۰- دیوان رونی، تصحیحات، ص ۱۵۴، ۱۶۸
- ۳۱- ویس و رامین، کاگالی تودوا- الکساندر گواخاریا، طهران، ۱۳۴۹، ص ۲۸۱، ۴۱۰
- ۳۲- دیوان مسعود سعد، ص ۴۵ و ۶۷۲
- ۳۳- دیوان مسعود سعد، ص ۴۳۰ و ۵۳۰ و ۷۲۸
- ۳۴- شرح مشکلات دیوان انوری، دکتر جعفر شهیدی، ص ۳۵-۳۶
- ۳۵- معجم شاهنامه، حسین خدیو جم، طهران، ۱۳۵۳، ص ۷۵
- ۳۶- فرهنگ جهانگیری، دکتر عنینی، دانشگاه مشهد، ج ۲ ص ۲۱۴
- ۳۷- مجموعه الفرس، دکتر جوینی، طهران، ۱۳۵۶، ص ۲۶۰
- ۳۸- سرمه سلیمانی، محمود مدبری، ص ۲۶۵
- ۳۹- تحفة الاحیاب، نفی زاده طوسی- ریاضی هروی، مشهد، ۱۳۶۵، ص ۳۶۰
- ۴۰- صحاح الفرس، ص ۲۹۲